شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال شانزدهم
۱۹ خرداد ۱۴۰۳
۱ ذی‌الحجه ۱۴۴۵
شماره ۴۲۳۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۱۹٪ | ۳۴° ↑ ۲۰° ↓

صبح ۲۲ | ظهر ۳۲ | عصر ۳۳ | شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۰:۴۳ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۱۰
غروب آفتاب ۱۸:۴۷:۴۷ | اذان صبح فردا ۰۲:۲۶:۱۶
اذان مغرب ۱۹:۰۹:۰۳ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۳۴

کارتون شهر

رضا جنگی

رئیس مرکز سلامت محیط و کار وزارت بهداشت:
مصرف دخانیات سالانه جان ۵۰ هزار ایرانی را می گیرد.

چکامه

وای وقتی می‌رسد دریا به دریادیدنی ست

آسمان می خواند امشب قدسیان دف می‌زنند ..... حوریان کل می کشند و خاکیان کف می‌زنند
شیر عاشق کش! کدام آهو دلت را برده است؟ ..... تیغ مرحب جو! کدام ابرو دلت را برده است؟
آسمانی بی کرانی، عاشق دریا شدی ..... آمدی آیینه‌ی انسیه‌ی حورا شدی
امشب ای زیباترین! ای دلبر کوثر بیا! ..... شب شبِ عشق است، ای داماد پیغمبر بیا!
بیش از اینها با دل محبوب ما بازی نکن ..... پیش این نیلوفر یکدانه غمازی نکن
مثل اقیانوس آرام است این بانوولی ..... در دلش توفان بپا کردی، مدارا کن علی!
«لیله‌القدر» نگاهش یا علی! اجر تو است ..... او «سلام فیه حتی مطلع الفجر» تو است
از ازل در پرده بود آیینه دارش می‌شوی ..... در عبور از کوچه باغ عشق، یارش می‌شوی
قدّ و بالای علی از چشم زهرا دیدنی ست ..... وای! وقتی می‌رسد دریا به دریادیدنی ست
ماه در امواج دریادیدنی تر می‌شود ..... قدر زهرا با علی فهمیدنی تر می‌شود
مانده احمد تا کدامین وجه رب را ببیند یا به زهرا بنگرد ..... روی حیدر را ببیند یا به زهرا بنگرد
ای بلال امشب اذانی را که می خواهی بگو ..... «اشهد ان علیا حجت ا...»ی بگو
با خدیجه کاش چادر می کشیدم بر سرش ..... وقت رفتن کاش می بوسید او را مادرش
«اُمّ اَبیها»! مثل مادر دور زهرا می پری ..... تا نریزد اشکی امشب از سر بی مادری
عقد زهرا و علی در آسمان‌ها بسته شد ..... سرنوشت عشق هم بر زلف آن‌ها بسته شد
گفت احمد: این زره خرج جهاز دختر است ..... خوب می دانست حیدر بی زره هم حیدر است
تا مدینه روح را با حاجیان پر می‌دهیم ..... دل به چشم کوثر و دستان حیدر می‌دهیم

قاسم صرافان

اول شخص

آوای خوش آزادگی

هم زمان با زادروز کامبیز روشن روان، یادی کردیم از این آهنگ ساز برجسته معاصر که بخش عمده‌ای از آثار او، در حوزه تولیدات انقلابی است

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

دکمه های پیراهن کامبیز دوازده ساله، یکی در میان غیبت داشتند. سر زانوهای شلوار مدرسه اش هم همیشه، رد انگشتان مادری بود که هفته ای چند بار کوک به کوک، شیطنت های نوجوان خانه اش را بخیه می زد. اصلا یک مدرسه منوچهری بود و یک روشن روان پر شروشور که وقتی سال ۱۳۳۹ قرار شد پرونده اش را برای ثبت نام در هنرستان بگیرد، اشک های ناظم مدرسه اش بی اختیار پایین چکید. او همان شاگرد پرهیاهویی بود که استعدادهایش برکسی پنهان نبود. معلم و ناظم و مدیر، به اتفاق معتقد بودند کامبیز، چیزی پشت آشوب هایش دارد که اگر کشف شود، از او ستاره‌ای جاودانه می سازد. اشک های ناظم، از سر افسوس بود. هنرستان، به ظاهر میانه ای با روحیات او نداشت. اما اول بار همسایه دیوار به دیوار خانه آقای روشن روان بود که استعداد کامبیز را کشف کرد. کافی بود تا یک ترانه از رادیو پخش شود آن وقت ساعتی نگذشته، صدای آواز کامبیز تمام کوچه را پر می‌کرد. جوری با یک بار شنیدن هر قطعه، زیر و بم آن را حفظ می‌کرد که هر اهل هنری را به تعجب وامی داشت. گوش موسیقایی او، حیرت انگیز بود. دست آخر هم اصرارهای آقای کسروی که در همسایگی آن ها زندگی می‌کرد، پدر متعصب و سختگیر او را متقاعد کرد که کامبیز را در دبیرستان موسیقی ثبت نام کند. اما پدر یک شرط داشت: فقط و فقط ساز ویلون را انتخاب کند. کامبیز که چیزی از موسیقی نمی دانست ویلون و پیانو و تار و تنبک توفیری برایش نداشتند، اما روز مصاحبه هنرستان، وقتی پس از سؤال و جواب ها، به مرحله بررسی ویژگی های جسمانی رسید، انگشتان کامبیز را آن اندازه کشیده ندانستند که بتواند در ساز ویلون پیشرفت کند. در عوض شرایط او برای «پیکولو» عالی بود! یک ساز بادی از خانواده سازهای چوبی شبیه به فلوت که سوغات غرب بود. روز اول هم آن قدر ناشیانه در آن دمید که از شدت سرگیجه رهایش کرد. در مدتی کوتاه بالا و پایین ساز را بلد شد. ولی شیطنت های کودکی هنوز دستش را گرفته بود و در هنرستان هم رهایش نمی‌کرد. یک روز کلیدهای ساز می شکست و روز دیگر ایراد تازه‌ای پیدا می‌کرد. کمی بعد هم که به هنرستان ملی موسیقی رفت، از پیکولو به فلوت تغییر ساز داد. آن روزها، فلوت خیلی باب بود. هفته ای یک بار استاد نراقی می آمد هنرستان، می نواخت و کامبیز تماشایش می‌کرد. کمی بعد هم به سفارش نراقی، یک فلوت درجه یک از انگلستان آوردند به همراه یک دفترنت تا کامبیز روشن روان به شکل حرفه ای تمرینات خود را آغاز کند. سخت‌گیری استادان، رفته رفته از او یک نوازنده تکنیکال کاربلد ساخت. شیطنت ها جای خود را به ممارست های بی وقفه داده بود. صبح ها، پیش از آمدن باقی هنرجوها می آمد هنرستان، زنگ در را فشار می داد و بی اعتنا به گلایه های فراش مدرسه، سازش را می‌گذاشت گوشه لبش و در حیاط خانه سابق دکتر مصدق که به هنرستان موسیقی ملی تبدیل شده بود، تمرین می‌کرد. شب ها هم پس از رفتن هنرجوها در مدرسه می ماند و همانجا تمرینات را از سر می‌گرفت. پشتکار او خستگی نمی شناخت و عجیب نبود وقتی قطعات فلوتی را که‌گاه برای اجرا نیاز به شش ماه تمرین بود، پس از یک هفته به بهترین شکل بنواخت. همان ایام هم به موازات فلوت، ساز سنتور را آغاز کرد و وقتی در سال ۱۳۴۶ از هنرستان فارغ التحصیل شد، در زمره معدود هنرجویانی بود که هم زمان علاوه بر پیانو، دو ساز تخصصی دیگر را به خوبی می نواخت و به تنبک نیز تسلط کامل داشت. به این ترتیب در میانه های دهه ۴۰، جوانی از هنرستان موسیقی ملی فارغ التحصیل شد که هفت سال پیش از آن با زانوهای نیمه زخمی و دکمه های یک در میان به آنجا آمده بود. نظم رشته موسیقی و نظام آموزشی هنرستان، از آن نوجوان سر به راه، یک جوان هنرمند ساخته بود که هم زمان چهار ساز می دانست و در میان سه نفر اول کنکور هنر، به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران راه یافته بود. تجربه اجراهای رسمی بسیاری داشت و در برنامه های هفتگی تلویزیون ساز زده بود. سال ۱۳۵۱ هم پس از فارغ التحصیلی از مقطع لیسانس، رفت خدمت سربازی. جایی که دوشادوش اسلحه و پوتین و رژه های نظامی، دفترچه نت هایش را نیز ورق می زد و رفته رفته، ارکسترهای نظامی کشور را با تعلیم سربازان و تألیف نت های تازه سروسامان داد. یک مدرسه موسیقی را هم در همان ایام تأسیس کرد و همانجا مشغول به تدریس شد. با پایان دوران پرفراز و نشیب سربازی، تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل برود خارج ایران. شش ماهی رفت لندن زبان انگلیسی اش را تقویت کرد. برگشت ایران و پس از آن به مقصد دانشگاه جنوب کالیفرنیا از وطن دور شد. بجبوحه های انقلاب بود که اخبار خونین ایران، خاطر روشن روان را آن اندازه متأثر کرد که پایان نامه اش را با عنوان «جمعه خونین» (مرثیه ای برای شهدای ۱۷شهریور) نوشت و در سال ۱۳۵۸ به ایران برگشت: «بسیاری از استادان دانشگاه اصرار کردند که به ایران بازنگردم، آن ها می‌گفتند که بر اثر انقلاب در ایران موسیقی از وضعیت خوبی برخوردار نیست ... خانواده هم می‌گفتند به ایران برنگردم ... من مملکتم را به همه چیز ترجیح می دادم، دیگر طاقت نداشتم و قصد داشتم هر چه سریع تر به میهنم بازگردم.» آن روزها جوری شرایط موسیقی ایران نابسامان بود که تنها دستاویز کامبیز روشن روان، موسیقی متن فیلم های سینمایی بود. جشنواره فیلم فجر هم یک شاخه موسیقی به داوری هایش اضافه کرده بود و رفته رفته آهنگ سازان به حوزه موسیقی فیلم ورود کردند. فیلم ها به مرور ژانر عوض کرد و به تبع فیلم نامه، ملودی ها به سمت و سوی پاپ متمایل شد. مجوز نشر کاست و آلبوم، دست یافتنی شده بود و تا اواخر دهه ۶۰، انقلاب ملموسی در ساختار موسیقی کشور ایجاد شد، اما عمده فعالیت های روشن روان بر موسیقی فیلم و ساخت آثار انقلابی متمرکز شد.

وصیت نامه هنری

در سال ۱۴۰۲ آلبومی به نام «همه ایرانم» از کامبیز روشن روان در لابه لای اخبار مارکت موسیقی خبرساز شد که در آن از این اثر به عنوان «وصیت نامه هنری» خود یاد می‌کرد: «این اثر، نگاه و پیامی به کل جهان دارد و فقط منحصر به ایران نیست، ولی برای اینکه این کار به صورت عملی دربیاید، ترجیح دادم در آغاز قطعاتی را از نهضت مشروطه انتخاب کنم و تا انتها ملودی هایی انتخاب کنم تا بر اساس یک طرح موزیکال، آزادی و آزادی خواهی مردم را هم در ایران و هم در همه جای دنیا از طریق موسیقی نشان دهد. آزادی و آزادی خواهی منحصر به یک کشور، قوم یا قبیله خاصی نیست. این نگاه، جهانی است که همه دنیامی خواهند به آن برسند.»

کارنامه پر افتخار

کامبیز روشن روان و مرحوم بیژن بیژنی

استودیو پژواک، اجرای آلبوم مزده باران - سال ۱۳۸۷

روشن روان در حال نواختن نی - دهه ۵۰

کامبیز روشن روان، موسیقی متن فیلم را با اثر «برنج خونین» آغاز کرد. فیلمی در شمار تولیدات پس از انقلاب اسلامی که به دنبال آن، دیگر آهنگ سازان را به ساخت موسیقی فیلم متمایل کرد. موسیقی متن فیلم های «گل های داودی»، «سفیر»، سریال «امیرکبیر» و... نیز از آثار اوست. او برای نزدیک به ۱۲۰ فیلم، موسیقی متن ساخته و با کارگردان هایی چون عباس کیارستمی، امیر نادری، رسول صدرعاملی، کیومرث پوراحمد، مهدی فخیم زاده و... همکاری داشته است. از همکاری او با هنرمندانی چون محمدرضا لطفی و محمدرضا شجریان و شهرام ناظری، آثار ماندگاری چون «دود عود» و «ساقی نامه» به یادگار مانده است.

استوری گرام

حکایت تتل بابایا و خاموش شدن مسئولان مؤسسه

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در یکی از شهرهای یکی از کشورهای دیگر، مؤسسه خیریه ای وجود داشت که علاوه بر کارهای دیگر به کار خیر مشغول بود و مسئولان آن تلاش می کردند گام هایی هرچند کوچک در راستای کمک به اقشار ضعیف جامعه بردارند. آن ها در این راستا به سراغ اشخاص برخوردار، فرادست، آسیب رسان و مستکبر جامعه می رفتند و از آن ها برای اقشار نابرخوردار، فرودست، آسیب پذیر و مستضعف جامعه کمک می گرفتند، تا به این ها در جهت تأمین حداقل های زندگی آبرومند یاری برسانند، اما در اثر بروز نابسامانی های اقتصادی اخیر و پایین آمدن سطح رفاه عمومی، میزان کمک های مردمی به مؤسسه کاهش یافت و مؤسسه با کاهش نقدینگی و اعتبار روبه رو شد.

از همین رو مدیر دایره جذب اعتبارات مؤسسه نزد رئیس مؤسسه رفت و گفت: متأسفانه در اثر بروز نابسامانی های اقتصادی اخیر و پایین آمدن سطح رفاه عمومی، میزان کمک های مردمی به مؤسسه و در نتیجه نقدینگی و اعتبارات مؤسسه کاهش یافته و مؤسسه برای اجرای طرح های حمایتی خود با مشکل روبه رو ست.

رئیس مؤسسه گفت: عجب. وی افزود: حالا چه کار کنیم؟ مدیر دایره روابط عمومی مؤسسه که در اتاق رئیس مؤسسه بود، گفت: باید اشخاص ثروتمند و خیر بیشتری را شناسایی کنیم. وی افزود: در همسایگی دفتر مؤسسه، یک شاخ اینستا به نام تتل بابایا زندگی می کند که دارای درآمد بسیار بالایی از راه بلاگری است و مالیات هم نمی دهد. بهتر است با او صحبت و او را به کمک به مؤسسه ترغیب کنیم. ساعتی بعد رئیس مؤسسه به همراه مدیر دایره جذب اعتبارات و مدیر روابط عمومی مؤسسه به دفتر تتل بابایا رفتند. رئیس مؤسسه ابتدا دقایقی درباره اهمیت کمک به هم نوعان و مشکلات ناشی از افزایش شکاف طبقاتی صحبت کرد و در ادامه گفت: ما در مورد شما تحقیق کرده ایم و متوجه شده ایم شما هم درآمد بسیار بالایی دارید و هم انسان دست به خیری هستید، اما متأسفانه تا کنون کمکی به مؤسسه خیریه ما که در همسایگی شماست نکرده اید.

آیا نمی خواهید کمکی بکنید؟ تتل بابایا گفت: در تحقیقاتی که انجام دادید، متوجه شدید که مادر من پس از طی یک دوره سه ساله بیماری و در حالی که حقوق بازنشستگی اش کفاف مخارج درمان او را نمی داد، ماه پیش درگذشت؟ مسئولان مؤسسه گفتند: آخی، ما بی اطلاع بودیم. به شما تسلیت می گوییم. تتل بابایا گفت: متوجه شدید برادر من دچار معلولیت است و خانه نشین است و از عهده اداره زندگی خود و همسر و سه فرزندش برنمی آید؟ مسئولان مؤسسه گفتند: ای بابا. خیر، نمی دانستیم. تتل بابایا گفت: متوجه شدید خواهر من در بیمارستان روانی بستری است و از آنجا که بیمه نیست برای تأمین هزینه های درمان خود در تنگنا قرار دارد؟ گفتند: واقعا خیر. ما نمی دانستیم شما این همه گرفتاری دارید. تتل بابایا گفت: حالا وقتی من به این ها که پاره تن من هستند هیچ کمکی نکرده ام، آیا به شما کمک می کنم؟ مسئولان مؤسسه خاموش شدند. مدیر روابط عمومی مؤسسه گفت: یک استوری هم برایمان نمی روی؟ تتل بابایا گفت: چرا و تعرفه استوری را برای مدیر روابط عمومی مؤسسه، ایتا کرد. مدیر روابط عمومی قیمت استوری را دید و دوباره خاموش شد.

عکس روز

فصل سبز تاکستان

تاکستان های سرسبز در آستانه تابستان، زیبایی بیگلر را دوچندان کرده است.

بیگلر، روستایی در دهستان قوچان عتیق، بخش مرکزی شهرستان قوچان در خراسان رضوی است که بیشتر زمین های آن را درخت های انگور تشکیل می دهند.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.
عکس: مصطفی محمدزاده/شهرآرا